

تاملی بر سیاست خارجی ایران در آمریکای لاتین



سیاست های ضد آمریکا-ی که با چپ حکومت های چپ که باعث تحریک بیشتر واشنگتن نیز می شود. از این رو در روند گسترش روابط به ویژه در زمینه ی

وارد نمودن سرمایه های میلیارد دلاری به این منطقه باید بسیار هوشیارانه عمل نمود.

متأسفانه باید اذعان نمود در مقایسه با سیاست های دولت هایی مانند جمهوری خلق چین که با حجم سرمایه گذاری به مراتب بیشتر از ایران و البته با سکوت بدون تحریک ایالات متحده در حال فعالیت در آمریکای لاتین هستند، سیاست ایران در این منطقه بسیار پرسر و صدا و تحریک کننده ی واشنگتن در حیطه خلوت امنیتی اش است. ضمن اینکه کشوری مانند چین رویکردی کاملاً سیستمی و بلندمدت (صرف نظر از احزاب چپ و راست) را برگزیده است؛ اما به نظر می رسد سیاست خارجی ایران در برخی موارد با رویکردی مقطعی و احساسی با دور شدن از تفکری سیستمی، سرنوشت آینده ی دیپلماسی ایران در این منطقه و حجم عظیم سرمایه گذاری های صورت گرفته را به سرنوشت سیاسی اشخاصی چون چاوز، مورالس و اورتگا گره زده است. نگارنده بر این باور نیست که با تغییر حکومت های چپ و روی کار آمدن حکومت های راست گرا و متمایل به سیاست های ایالات متحده (چه از طریق انتخابات و چه از طریق خشونت آمیز مانند کودتا و...)، تمامی روابط سیاسی و اقتصادی از بین می رود (به ویژه با توجه به اصل دوام کشورها در حقوق بین الملل) اما بدون تردید تحت الشعاع آن قرار می گیرد و از کمیت و کیفیت آن بسیار کاسته خواهد شد و در آن مقطع پیروز این میدان کشورهایی مانند چین خواهند بود که با صبر و حوصله ی بسیار فراوان و در چارچوب یک رویکردی سیستمی، بدون وقفه در فتح بازارهای آمریکای لاتین به حرکت خود ادامه خواهند داد.

در مجموع این گونه می توان نتیجه گیری نمود که اگرچه بهره گیری دستگاه دیپلماسی کشورمان از فرصت ایجاد شده در منطقه ی آمریکای لاتین بسیار ستودنی است و می تواند به عنوان مدلی برای دیگر مناطق به شمار آید، اما اتخاذ رویکردهای واقع بینانه تر و سیستمی و پرهیز از سیاست های زودگذر و احساسی ضرورتی اجتناب ناپذیر است تا در پرتوی یک خطی مشی معتدل و مدبرانه در جهت تامین هرچه بیشتر منافع ملی کشور گام برداشت.

ریاست جمهوری سید محمد خاتمی دانست، اما اوج پویایی و گسترش روابط را باید در سه سال اخیر جست و چونمود که علت آن از یک سو به گسترش موج چپ در آمریکای لاتین و از سوی دیگر به روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد در ایران برمی گردد که با اتخاذ رویکردی آرمان گرایانه و مواضع بسیار سرسختانه در قبال نظم حاکم بر نظام بین الملل و با انتقاد شدید و اتخاذ سیاست های تند در قبال ایالات متحده باعث نزدیکی هر چه بیشتر طرفین را فراهم نموده است.

بدون شک مهمترین دلیل نزدیکی ایران و آمریکای لاتین را می توان وجود دشمن مشترک دانست. هر دو طرف بارها مخالفت خویش را با هرگونه همزمنی طلبی ایالات متحده نشان داده اند.

مبارزه با آمریکا که به شعار اصلی بسیاری از رهبران نوظهور آمریکای لاتین تبدیل شده، فرصتی است که هیچ کشوری به اندازه ی جمهوری اسلامی ایران نمی تواند از آن بهره مند شود. تلاش کشورهای منطقه برای خارج شدن از سلطه ی آمریکا، بیشتر از هر چیز آنها را نیازمند متحدانی ساخته که در این زمینه یعنی ضدیت با آمریکا با آنها همگام هستند. در واقع علت نزدیکی ایران و حکومت های چپ در آمریکای لاتین بر این شعار سنتی استوار است که: «دشمن دشمن من، دوست من است». اگرچه در طول تاریخ دولت های بی شماری از این شعار در راستای ائتلاف سازی بهره برده اند (نمونه بارز آن را می توان اتحاد دولت سوسیالیستی شوروی با دولت های سرمایه داری بریتانیا و آمریکا در طول دوران جنگ جهانی دوم علیه دشمنان مشترک یعنی آلمان نازی و ایتالیای فاشیست برشمرد) اما این شعار همواره منطبق با منافع ملی یک کشور نیست و باید با نگاهی عمیق تر به تنظیم روابط دیپلماتیک با دیگر کشورها پرداخت.

از دیدگاه فلسفی نقد شعار یاد شده را باید در این عبارت جست و جو نمود که: «اثبات شیء نفی ما ادا نمی کند» به عبارتی دیگر صرف مخالفت با سیاست های یک دشمن مشترک به نام ایالات متحده، نمی تواند مبنایی منطقی برای گسترش روابط با کشورهای آمریکای لاتین به شمار رود. در این راستا خطوط حرکت دیپلماسی باید کاملاً منطبق بر منافع ملی کشور ترسیم شود. نکته ی دیگری که باید بدان توجه نمود، اتخاذ رویکردی سیستمی و بلندمدت از سوی ایران در منطقه ی آمریکای لاتین است. این منطقه هنوز دوران گذار از رژیم های خودکامه و دیکتاتوری های نظامی به سمت رژیم های دموکراتیک را طی می کند و دموکراسی در آنها نهادینه نشده است. از این رو این منطقه همچنان پتانسیل شورش، کودتا، بحران های سیاسی، امنیتی، اجتماعی و اقتصادی را دارد. به ویژه با توجه به



ولی کوزه گر کالجی
دانشجوی علوم سیاسی
دانشگاه مازندران

روابط دیپلماتیک بین ایران و کشورهای منطقه آمریکای لاتین در طی ۱۰۰ سال اخیر اعم از دوران شاهنشاهی و جمهوری اسلامی در سطح بسیار محدودی قرار داشت که علل آن را می توان به فاصله جغرافیایی بسیار زیاد، تفاوت های نژادی، مذهبی و زبانی، بی ثباتی سیاسی در آمریکای لاتین، ناهمگون بودن خط مشی های سیاسی و از همه مهمتر همزمنی ایالات متحده بر این منطقه در راستای دکتورین مونروئه جست و جو نمود.

آمریکای لاتین در مقابل آمریکای انگلیسی تبار (آمریکا و کانادا) منطقه ای است مشتمل بر مکزیک، آمریکای مرکزی، آمریکای جنوبی و کارائیب که بیست کشور آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، کلمبیا، کاستاریکا، کوبا، جمهوری دومینیکن، اکوادور، السالوادور، ونزوئلا، اروگوئه، پرو، پاراگوئه، پاناما، نیکاراگوئه، مکزیک، هندوراس، هائیتی و گواتمالا و ده واحد سیاسی وابسته که معروف ترین آنها پورتوریکو وابسته سیاسی آمریکا اعضای آن می باشند و با مساحتی معادل ۲۱۰۶۹۵۰۱ کیلومتر مربع، جمعیتی معادل ۵۴۱ میلیون نفری را در خود جای داده اند.

آمریکای لاتین با داشتن ۵/۴ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی، ۴۲۳ میلیارد دلار صادرات کالا و خدمات و ۳۶۸ میلیارد دلار واردات کالا و خدمات (در سال ۲۰۰۵) و برخورداری از منابع عظیم نفت و گاز و ظرفیت های بالای معدنی، صنعتی و کشاورزی از دیرباز مورد توجه بوده است؛ اگرچه در طی یک قرن اخیر سلطه ی ایالات متحده در چارچوب دکتورین مونروئه (حفظ منطقه آمریکای لاتین به عنوان حیطه خلوت سیاسی و امنیتی آمریکا و جلوگیری از نفوذ کشورهای دیگر به ویژه اروپایی ها) اجازه ی بهره برداری مناسب از این ظرفیت ها را نداد است.

روابط ایران و حکومت های چپ

در آمریکای لاتین

اگرچه نقطه ی آغاز تحول در روابط بین ایران و آمریکای لاتین را باید از زمان روی کار آمدن هوگو چاوز در ونزوئلا در سال ۱۹۹۸ و گسترش روابط با ایران در دوران